امروز به چی فکر می کنی؟

فوتبال و زنجیره‌ای از معضلات اجتماعی

علیرضا امامی‌فر
پیشکسوت فوتبال

مدیریت، از پارامترهای با اهمیتی است که به طور عمومی می‌تواند حافظ ساختار هر سازمان باشد. مدیریتی که اگر نگوییم باید یکنواخت و تابع شرایط سازمانی باشد تا بتواند امور را به سامان رساند، باید «پاک» باشد و از قواعد علمی، حرفه‌ای و اخلاقی پیروی کند تا بتواند موجبات ارتقای سطح کیفی سازمان مربوط را فراهم آورد. با این حساب اما، چنین رویه‌ای به ویژه در ورزش، عاملی کم‌فروغ است. یک نمونه از این وضع، باشگاه پرسپولیس بوده و هست که نبود مدیریت صحیح در آن، محسوس است. چند سالی هست که این معضل در باشگاه پرسپولیس وجود دارد و به طور مستمر، به باشگاه خسارت می‌زند. در این زمینه نکته قابل‌توجه این است که باشگاه پرسپولیس در ۱۰ سال گذشته، بالغ بر ۱۰ مدیرعامل بر مصدر امور خود دیده است که این، نشانه بارز بی‌ثباتی در مدیریت ورزش کشور ما است. پرسپولیس باشگاه ریشه‌داری است و از ظرفیت‌های بی‌بدیلی برخوردار است که بسیاری از باشگاه‌ها آرزوی آن را دارند؛ اما سوال این است چرا باید مدیریت باشگاهی مثل پرسپولیس این گونه باشد؟ بدیهی است با توجه به تجربیات گذشته، به اندازه‌ای که ما از مدیریت ناپایدار متضرر شده‌ایم، هیچ باشگاه دیگری این مضرات را تجربه نکرده است.

نگاه و تدقیق در چنین وضعی بود که باعث شد تا رشته مدیریت ورزشی را انتخاب کنم و در پایان‌نامه‌ام نیز دنبال ساختاری مناسب در ورزش کشور باشم تا شاید بتوان از رهاورد آن، تغییر و تحولی در نظام آسیب دیده ورزش کشور، ایجاد کنیم و از این طریق بتوانیم به ورزش کشور کمک کرده باشم. اما تاکید بر این نکته ضروری است که عمق ماجرا در حدی است که شرایط موجود با ارایه چند پروژه و کتاب و پایان‌نامه، تغییر نمی کند بلکه برای تحقق مدیریت سالم در ورزش نیاز به انقلاب کلی در ورزش ما و استفاده از مدیرانی است که به این حیطه مسلط باشند. به کار گماردن چنین مدیرانی در باشگاه‌هایی مثل پرسپولیس و استقلال می‌تواند تأثیر زیادی در سطح عمومی جامعه بگذارد زیرا بسیاری از مردم ما این دو تیم را به‌شدت دوست دارند و ثبات و حیات مطلوب برای این دو تیم به معنی آرامش در قشر عظیمی از مردم است. باید به این امر توجه داشت برخی از ناآرامی‌های ذهنی و شخصیتی که در جامعه ما رو به گسترش است، به معضل بی‌اعتنایی به قانون و قانون گریزی ارتباط دارد که در جامعه ما وسعت یافته است. در حال حاضر شاهدیم که این بی‌قانونی در فوتبال ما به خوبی دیده می‌شود؛ در رانندگی و قوانین آن نیز همین‌طور. به این ترتیب، تمام مشکلات ما در فوتبال، مختص به فوتبال نیست بلکه معلول زنجیره‌ای از عوامل اجتماعی مانند بی‌اعتمادی و نقض قانون در تمام زمینه‌هایی است که ما در آن حضور داریم. امیدوارم در آینده‌ای نزدیک، شاهد ثبات مطلوبی در مدیریت فوتبال و ورزش کشور باشیم تا این موضوع باعث ارتقای سطح ورزش کشور و به‌خصوص فوتبال ما شود.

بی‌مناسبت

جنگ کوته‌نظری است آشتی باید

قدمعلی سرامی
استاد ادبیات

یادگارهای کودکی، خواب و خیال‌های آدم را سنگین‌تر می کند تا سرانجام در هیات غبار ترینه جوهر، آن را بر بستر سپید کاغذ می‌خواباند. بنابراین بخش بزرگی از سخنان منظوم و منثور هر ادیبی، رهاورد سفر در بستر خواب و خیال‌های روزگاران خردی است. چونین است که هر سخن کودکانه‌ای با ترفندی عارفانه و کل‌نگرانه، از خامه رسته و به نامه پیوسته است. این که می گوییم: «سخن راست را از بچه‌ها باید شنفت»، به‌دلیل آن است که آنان از فطرت خودالهام می گیرند. اصولا کودکان به روندهای واقعی زندگانی خویش به چشم رویدادهای قصه‌ای مستمر می‌نگرند و همه دریافت‌هایشان از جریان واقعیت با خیال درآمیخته است. در مقالهای این حقیقت را به‌روشنی باز کرده‌ام که ادراک شهودی آنان، با ادراک هنری که خودنوعی ادراک عارفانه است، یگانگی دارد. بچه‌ها زندگی معنوی خود را با لالایی‌های مادران و قصه‌های مادربزرگ‌ها آغازند. چونین است که می‌توان زندگی روزگار خردی را هنرمندانه به‌شمار آورد. ادبیات، قبل از انجام هر رسالتی، می‌خواهد دو حقیقت بزرگ را با ما در میان گذارد: یگانگی نوعی ما انسان‌ها و پیوستگی ما با هم چونان پیکری واحد و یگانگی همه کائنات. در نتیجه ما را متقاعد کند که ما فرزندان آدم، در عین حال که از گوهری مشترکیم، با همه جهان نیز پیوستگی داریم. یعنی همان گونه که شیخ شیراز سروده است: «بنی آدم اعضای یک پیکرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند/ چو عضوی به‌درد آورد روزگار». سپس نشانمان می‌دهد که «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند/ تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری/ همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار/ شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری». آثار هنری خاطرنشانمان می کند که میان عینیت و ذهنیت، همواره ارتباطی ناگسستنی برقرار است. ما به‌مثابه عالم صغیر با جهان در هیات عالم کبیر، دایما در داد و ستدی بی‌زوالیم. درحقیقت این آثار نشان می‌دهند که جهان پراکنده، در ذهن و ضمیر ما به یگانگی می‌رسد و ما صورت تفضیلی خود را در آیینه جهان به تماشا نشسته‌ایم. به باور من، همه هنرها و از آن میان ادبیات، وظیفه سرشتینی دارند و آن هم عرفانی کردن پندار و گفتار و کردار بشریت است. ادبیات، گفت‌وشنود مستمر عالم صغیر و کبیر با یکدیگر است. ما به میانجی ادبیات همزمان با نوع انسان با کلیت جهان هستی اعم از جهان پیدا و عالم پنهان دادوستد داریم؛ دادوستدی نرم‌افزاری و معنوی. زبان بین‌المللی ما انسان‌ها نه زبان انگلیسی است و نه زبان دیگر اقوام بشری؛ زبان همگانی ما، زبان محتواست. زبان دال‌ها نه که زبان مدلول‌هاست. ما آدمیان، تنها به میانجی این زبان، می‌توانیم پیوستگی نوعی‌مان را با یکدیگر حفظ کنیم، به همان گونه که اتحادمان را با جهان که در آن در کار زیستینیم، درمی‌یابیم. به اعتقاد من، زبان؛ معلم اول، خط؛ معلم ثانی و اینترنت؛ معلم ثالث ما است. بیگمان در آینده‌ای نه‌چندان دور، ما آدمیان، راه آمدن با هم و با جهان را توامان خواهیم آموخت. من فکر می کنم با رجعت به دوران کودکی خویش، به سرشت مشترک خود با همنوعان و به گوهر یگانه خویش با جهان بازگشته‌ام و خود به خود، شنوندگان و خوانندگان سروده‌ام را به این وحدت‌ها دوگانه فراخوانده‌ام. در پنداشت من گاهواره، حکمتی مجسم است؛ حکمتی چوبینه که در عین حالی که سرشت یگانه ما آدمیان و درختان را خاطرنشانمان می کند، آموزه‌های ماندگاری را در ذهنمان می‌نشاند. گاهواره می گوید: باید به زمین تکیه کنیم اما هرگز از یاد نبریم که از آسمانمان آویزان کرده‌اند. گاهواره درواقع ما را از زمین به آسمان می‌برد و به میانجی خواب در فضاهای ملکوتی سیر می‌دهد. ما به میانجی گاهواره درمی‌یابیم که حتی برای آسودن و خفتن هم که باشد، باید فرمان جنبش را گردن گذاریم.

به رأی مادر، در گاهواره جای کردن، خفتن و در خواب بر پشت ابری سیاه نشستن، حکایت از بدایت زندگانی نیاکان باستانی ما دارد؛ همان نیاکان زمینگیر آسمانگرایی که همه زمین خدا برایشان، گاهواره آسودگی بوده است. آری، کودکی خوابی است که به میانجی شناخت جنسی از آن بیدار می‌شویم. وقوف ما به وجود سیال جوهر جنسی‌مان، درحقیقت همان بیدار شدن از خواب نوشین خردسالی است. درگیر شدن با غریزه جنسی به ما یاد می‌دهد که با همه اضداد درگیر شویم و دیگر بار روزگار کودکی را برای خود به گونه‌ای دیگر فراهم آوریم. زناشویی درواقع ترفندی است برای داشتن مجدد پدر و مادری دلسوز و مهربان که نه جهان بی‌خواست ما که خود به اراده خویش آنان را فراهم آورده‌ایم. چونین است که هر بانویی مادر خویش است و شوی خود را چونان پدر خود درمی‌یابد به همان‌گونه که هر مردی در عین حالی که پدر خویش است، عیال خود را چونان مادر خود می‌شناسد. جامعه‌ای که در آن همه با هم رفیق‌اند و با آن که ممکن است بر سر مسائل کوچک و حقیر با هم لحظاتی درگیری پیدا کنند به‌زودی درمی‌یابند که جنگ و جدل حاصل کوته‌نظری است و راهی جز آشتی کردن با هم ندارند. جامعه‌ای که در آن، همه اعضا آموخته‌اند باید از اضداد لذت برد.

عکس: خبرگزاری تسنیم

خاطره‌بازی

معلمی که در یادم ماند

مهدی رستمی | نوازنده سه‌تار

آموخته‌هایی که از بزرگ‌آموزگار زندگیام داشته‌ام، مهم‌ترین خاطرات را به یادم می‌آورد. حدود سال‌های ۶۸-۶۹ بود که استاد نورپور (استاد سه‌تارم) ۱۵ شب کنسرت در کرمانشاه را پیریزی کرد. آن تجربه اولین کنسرت بعد از جنگ در شهر کرمانشاه بود. شاید بشود گفت: فشارهایی که بر آن منطقه بود با این کنسرت‌ها داشت کمتر می‌شد. این عزیز بین دو قسمت برنامه، برای من یک وقت چند دقیقه‌ای در نظر گرفت و لباسی درست مثل لباس گروه که در اندازه کودکی به سن و سال من دوخته شده بود را به من داد تا بپوشم. یکی از کارهایی را که استاد عبادی در آواز بیات اصفهان اجرا می کنند را کپی کرده بودم و آن را اجرا می کردم. آقای نورپور از نحوه ارتباط با مخاطب تا ساز زدن سر صحنه را به‌من آموخته بود. حتی به من یاد داد چگونه ساز را سر صحنه کوک کنم. یادم هست شب اجرا، سازم کوک نبود و استاد به من گفت کوکش کن. این تجربه بزرگی برای من بود. از همان سال‌ها اولین کارهای اجرایی من شروع شد. این مرد به من لطف زیادی داشت. با وجود آن که گروه سه‌تار نوازی بسیار خوبی داشت، مرا پذیرفت و به من میدان داد. لطف‌هایی که این معلم دلسوز در حق من کرد را هیچ‌گاه از یاد نخواهم برد. استاد همیشه ترانه‌های کردی را برای من می‌خواند و می گفت اینها را حفظ کن. مواقعی پیش می‌آید که روی صحنه داری ساز می‌زنی و ذهنت کم می‌آورد. دستت را در آستین کن و یکی از این ترانه‌ها را روی ساز بینداز. مطمئن باش از اینها جواب می گیری. موسیقی نواحی ایران از دل مردمان بسیار سختکوش روستاهای ایران بیرون آمده، زلالی و سادگی آن زندگی‌ها در این موسیقی وجود دارد. ملودی‌های این موسیقی طی سال‌ها صیقل خورده است. به‌طوری که به ملودی‌های موجز تبدیل شده تا همگان بتوانند آن را بخوانند. او به من آموخت، من به‌عنوان یک انسان تجربیات شخصی و مختص به خودم را دارم. به همین خاطر کتاب‌هایی که خوانده‌ام، جاهای مختلفی که سفر کرده‌ام و لذتی که توانسته‌ام از طبیعت ببرم، همه در من وجود دارند. شاید به‌عنوان کسی که در طول این سال‌ها ساز زده‌ام و سعی داشتم روحم را صیقل بدهم، توانسته‌ام با خواندن یک شعر یا با دیدن طبیعت لذت‌های زیادی ببرم. می‌خواهم به نقطه‌ای برسم که این لذت و حس را با انتزاعی به نام موسیقی به شنونده‌ام منتقل کنم، شاید او هم لذت ببرد. برای رسیدن به این نقطه؛ فراوان باید زحمت و کار و صبر داشت. اصلا برای رسیدن به نقطه‌ای که می‌شود آدم را از زندگی‌اش راضی کند باید صبور بود. آن معلم دلسوز به من زحمت کشیدن و صبوری را خوب آموخته بود. امیدوارم شما هم در زندگیتان از حضور چنین معلم‌هایی بی‌نصیب نباشید.

امروز با مولانا

گر ز صورت بگذرید ای دوستان / جنتست و گلستان در گلستان
صورت خود چون شکستی سوختی / صورت کل را شکست آموختی
بعد از آن هر صورتی را بشکنی / همچو حیدر باب خیبر بر کنی

یک خبر | یک نگاه

بنرهایی برای حفظ جان شهروندان

حوادث رانندگی هر روز جان بسیاری از هم‌وطنانمان را می گیرد. در این شرایط، بخش زیادی از حجم مرگ‌ومیر بر اثر سوانح رانندگی نه به خاطر تخلف رانندگان یا عابران بلکه به‌سبب وجود مناطق متعددی است که پتانسیل حادثه‌خیز بودن را دارا هستند.

سرهنگ پرویز حسینی، معاون ترافیک پلیس راهنمایی و رانندگی تهران بزرگ به‌تازگی در راستای فعالیت‌های راهنمایی و رانندگی به منظور کاهش حجم سوانح حادثه‌ساز، از شناسایی ۳۹۰ نقطه حادثه‌خیز در سطح معابر و خیابان‌های پایتخت خبر داده است. به گفته سرهنگ حسینی، برابر تدابیر رئیس پلیس تهران بزرگ، طرح شناسایی نقاط حادثه‌خیز در سطح معابر و خیابان‌های پایتخت در دستور کار قرار گرفت و در همین راستا تمامی معابر، تقاطع‌ها و... که در طول یک‌سال گذشته چندین تصادف فوتی یا جرحی در آن رخ داده بود مورد بررسی قرار گرفتند. به گفته این مقام مسئول شهرداری نیز این موضوعات اعلام شد تا آنان در اسرع وقت نسبت به ایمن‌سازی محل و رفع نواقص اقدام کنند. به گفته حسینی، برای فراهم کردن فضایی پیشگیرانه در جهت کاهش تصادفات رانندگی این نقاط با نصب بنر به شهروندان اعلام شده و تا زمانی که مشکل این نقاط حل نشود، این بنرها در جای خود خواهند ماند تا شهروندان هنگام عبور از این قسمت‌ها احتیاط بیشتری داشته‌باشند.

برش

کار از کار گذشته

محمدرضا کاتب

...بهتر است آدم لذت ببرد تا این که از چیزی سر دربیاورد. با دانستن، خودمان را برای همیشه زنجیر می کنیم به چیزهای غریب و مرگ‌مان را جلو می‌اندازیم.

اگر آدم عمرش صدهزار سال باشد، ولی بداند چه روز و چه ساعتی می‌میرد، باز از عمر صدهزار ساله‌اش به اندازه یک عمر ۱۰ ساله که نداند کی می‌میرد لذت نمی‌برد. اگر خوب نگاه کنی، می‌بینی حماقت، نادانی و کلی از چیزهایی که اسم‌شان بد دررفته، همه جزو حسن‌های آدم هستند...!

...حیف آدم وقتی چیزی را درک می کند که کار از کار گذشته. وقتی آخر یک جاده هستی، دیگر چه اهمیتی دارد میان جاده چه نشانه‌ای برای تو بوده که راهت کوتاه‌تر و بهتر شود...!

...مدت‌های طولانی است که فکر مرا «هیچ» گرفته. ازش وحشت دارم چون می خواهم دیگر نبینمش و همین ندیدن است که باعث شده بیشتر ببینمش او قوی‌تر از من است چون علت من است...!

...اگر کسی در خیالش نتواند کاری را بکند در دنیای واقعی هم نمی‌تواند...!

...یکی از بازی‌هایی که همیشه تو تنهایی حسابی سرگرمم می‌کرد همین بود: چیزهای متضاد را کنار هم می گذاشتم و بعد ساعت‌ها با آنها خودم را مشغول می کردم. این کار احمقانه بدجوری آرامم می‌کرد، چون بهم می‌فهماند قاعده همه‌چیزها همین است و اگر جایی گیر یک چیز متضاد می‌افتم، نباید بترسم یا دست و پایم را گم کنم. چون این یک جور بازی ذهنی است فقط که حتی معلوم نیست بین کی و کی است تو دنیا. اگر نمی‌توانستم طور دیگری به آنها نگاه کنم، حتما یک کاری تا حالا دست خودم داده بودم...!

...همیشه در همه زمان‌ها کسانی هستند که رویاها و آرزوهای بلند و عجیب زیادی دارند و حاضرند به هر قیمتی که شده، حتی نابودی خودشان و بقیه به آنها برسند...!

برشی از کتاب «رام کننده»

شاتر

دمی با کودکان؛ حاشیه‌نشین محله سیدی

اینجا محله سیدی کرمان است. جایی که ترک تحصیل، اعتیاد و انواع آسیب‌های اجتماعی بر آینده کودکانش سایه افکنده است. این کودکان از زندگی در این شرایط خشنود نیستند اما زورشان برای تغییر کم است. کمک کنیم تا توانمندتر شوند.

عکس: رحیم بنی اسد آزاد – ایسنا